

خاطراتی از آیت الله العظمی مرعشی نجفی (۲)

حجت الاسلام والمسلمین سیدمحمود مرعشی، فرزند آیت الله مرعشی نجفی در برنامه ضیافت شبکه قرآن و معارف سیما بیان داشت:

توصیفی از روش تربیتی مادر آیت الله مرعشی نجفی

مرحوم والد بزرگوارم دقیقا در روز اربعین حسینی در نجف اشرف به دنیا آمد، مادرشان زنی مؤمن بودند که در طول ۹ ماه بارداری تلاش داشتند هرگز غیبتی نکنند تا اثر بد بر روی فرزند و تربیت او نداشته باشد از طرفی بیان شده که ایشان در تمام مدت با وضو به فرزند تازه به دنیا آمده اش شیر می دادند است.

آیت الله مرعشی نجفی در جوانی به درجه اجتهاد رسیدند

وقتی والد بنده به دنیا می آیند پدرشان ابتدا این نوزاد را به حرم امام علی (ع) می برد و با چسباندن به ضریح مطهر وی را متبرک می کنند و بعد سوره حمد را خوانده و در صورت ایشان می دمند برای نامگذاری نیز به نزد مراجع آن زمان رفته بودند.

پدر خواندن قرآن را از مادربرزگشان می آموزند و بعد درس جدید خوانده و پس از چند سال وارد حوزه شده و ملبس می شوند، ایشان از معدود مراجعینی بودند که در زمان جوانی و در سن ۲۳ سالگی به درجه اجتهاد رسیدند.

بعد از اینکه ایشان به ایران می آیند و به قم نیز می روند در قم مرحوم شیخ عبدالکریم حائری از پدر می خواهند که قم بمانند و در حوزه علمیه مشغول به تدریس شوند ابتدا پدر قبول نمی کند اما شیخ حائری به ایشان تکلیف می کنند و می گویند رضاخان بسیار در تلاش است تا حوزه را تضعیف کند و بنابراین شما باید کمک کنید تا این اتفاق نیفتد و این چنین می شود که پدر در قم می ماند و شروع به تدریس می کنند.

آیت الله مرعشی نجفی در ائمه فانی بودند

پدر در قم از همان روز اول نزدیک به ۱۲ ساعت تدریس داشته اند و هر روز نیز با همین مشغله ای که داشتند روزی سه بار به پابوس حضرت معصومه (س) می رفتند.

ایشان در ائمه فانی بودند یک روز مرحوم فلسفی فرزند شیخ تنکابنی بالای منبر رفته بودند اما در پایان روضه نخوانده بودند پدر به من گفتند که با آقای فلسفی تماس بگیر من تماس گرفتم و ایشان با مرحوم فلسفی صحبت کردند و با عصبانیت گفتند شما مگر نمی دانید ما هرچه داریم از ائمه داریم پس چرا روضه نخواندید؟ اینها نقشه دارند که این روضه‌ها را از ما بگیرند.

پدر به شدت به عزاداری ائمه حساس بودند، ایشان در روز عاشورا از صبح تا دم ظهر دم در می نشستند و گونه‌هایشان غرق اشک بود، شب‌های عاشورا نیز لباس و شلوار سیاه می پوشیدند و تمام سر و لباس خود را گل می مالیدند و پابرهنه بدون اینکه کسی ایشان را بشناسد به تکایا و حسینیه‌ها می رفتند و سینه زنی کرده و عزاداری می کردند.

فرازهایی از وصیت نامه آیت الله مرعشی نجفی

به دلیل ارادت به اباعبدالله الحسین (ع) بود که در وصیت نامه خود سفارش کرده بودند که جنازه مرا رو به روی مرقد مطهر بی بی فاطمه معصومه (سلام الله علیها) قرار داده و در این حال یک سر عمامه ام را ضریح و سر دیگر را به تابوت بسته به عنوان دخیل و در این هنگام مصیبت و داع مولای من حسین مظلوم (ع) و اهل بیت طاهرینش را بخوانند.

در ادامه وصیت نامه‌شان نیز آمده است که، سفارش می کنم که جنازه مرا در حسینیه ای که برای عزای جدم تاسیس کرده ام قرار داده و همین عمل بستن عمامه را تکرار کنند. بدین ترتیب که یک سر آن را به منبر سیدالشهدا (علیه السلام) و سر دیگر با به تابوت بسته و همان گونه مصیبت و داع را بخوانند.

پدر در وصیت نامه خود خواستند تا دستمالی را که با آن اشک‌هایشان برای اباعبدالله الحسین (ع) را پاک کرده بودند و سجاده‌شان که بر روی آن ۷۰ سال نماز شب می خواندند و پیراهن سیاهشان برای عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) را همراه ایشان دفن کنند.

پدر هرگز محافظ قبول نمی کردند

تهجد ایشان در نیمه شب به قدری سوزناک بود که حس می کردید همین الان بر سر پل صراط قرار دارید و دارند ایشان را محاکمه می کنند، آن چنان گریه‌ای می کردند که انسان حس می کرد در و دیوار نیز از گریه ایشان اشک می ریزند.

مردم همیشه به نزد پدر می آمدند و با ایشان درد دل می کردند یک خصوصیت ایشان این بود که هرگز محافظ قبول نمی کردند و از صبح سحر نیز درب خانه را باز می گذاشتند و می گفتند توکلم به خداست، خودشان درباره مشکلات مردم می گفتند سینه من صندوقچه اسرار مردم است.

گل بخر و به نزد همسرت برو

به یاد دارم روزی سرهنگی به نزد پدر آمد و خواست تا با ایشان تنها صحبت کند، پدر از من خواستند که بیرون بروم، بعد مدتی دیدم که آن سرهنگ با چشمانی پر از اشک از اتاق بیرون آمد و رفت. پدر از دیدار آن روز هیچ چیز نگفتند، بعد از فوت ایشان در مراسم مردی جلو آمد و به من گفت مرا می شناسی گفتم نه. گفت من همان سرهنگی هستم که فلان روز به دیدار پدرت آمدم.

وی از من پرسید که پدرت جریان مرا به شما گفتند؟ گفتم نه! و بعد خودش برایم جریان آن روز را تعریف کرد و گفت من به همسرم و همکارم شک داشتم برای همین یک شب قصد کردم تا فرزندانم و همسرم را بکشم و بعد هم به سراغ همکارم بروم و او را بکشم. آن شب پشیمان شدم اما تصمیم داشتم که این کار را انجام دهم اما گفتم قبل از آن به نزد آیت الله مرعشی نجفی بیایم و موضوع را با ایشان در میان بگذارم، به نزد ایشان آمدم و موضوع را به آقا گفتم، آقا گفتند دچار وسوسه شده اید و این از وسوسه های شیطان است، گل و شیرینی بگیرید و به نزد همسر خود بروید.

آن سرهنگ می گفت بعد از صحبت های آقا من همان کار را کردم و با گل و شیرینی به خانه رفتم و در خانه نیز با استقبال روبه رو شدم و بعد من و همسرم هر دو شروع کردیم به گریه کردن و من متوجه شدم که دچار وسوسه شده بودم و حالا نیز زندگی ام را مدیون آیت الله مرعشی نجفی هستم.

هرگز نگذار کسی دستت را ببوسد

یکی از خصوصیات دیگر پدر که به من هم بسیار تأکید می کردند این بود که هرگز نگذار کسی دستت را ببوسد، یک بار تاجری به نزد آقا آمد و به دست و پای ایشان افتاد و با التماس از پدر خواست که فقط یک بار هم شده به خانه او برود. پدر با ناراحتی ایشان را از بوسیدن دست منع کردند و به دلیل اصرار ایشان پذیرفتند به خانه او بروند.

وی افزود: آقا همان شب خواب می بینند که به منزل این تاجر رفته اند اما او نشسته و سر مردم را می برد و

شکمشان را پاره می کند، قلبشان را از سینه خارج می کند و خونشان را در ظرفی می ریزد و می نوشد، با دیدن این خواب صبح فردا از ما خواستند که تحقیق کنیم این تاجر کیست. تحقیق کردیم و فهمیدیم او فردی رباخوار است که از مردم ربا می گیرد و می خواسته که با رفتن آقا به خانه اش اعتباری کسب کند.

مرد مستی که با روضه اباعبدالله(ع) توبه می کند

یک بار پدر برای خواندن خطبه عقدی به مراسمی رفته بودند که مراسم کمی خارج از شهر بوده و کمی نیز طول می کشد موقع بازگشت به پدر می گویند اجازه بدهید شما را برسانیم پدر قبول نمی کنند و به تنهایی باز می گردند که در کوچه ای متوجه می شوند که یک فرد مست به سمت ایشان می آید.

وی اضافه کرد: پدر آرام جلو می رود و آن فرد مست جلوی پدر را می گیرد و به پدر می گوید که سید باید برایم روضه بخوانی آقا می گوید اینجا که نمی توان روضه خواند فرد خم می شود و می گوید بیا پشت من بنشین و روضه بخوان و گرنه با تیغم تو را می کشم. پدر بر روی مرد می نشیند و شروع می کند به خواندن روضه امام حسین(ع).

همان طور که او روضه می خواند آن مرد مست نیز گریه می کند به طوری که پشتش از شدت گریه می لرزد بعد که روضه تمام می شود با اصرار پدر را تا دم خانه می رساند. بعد از دو هفته یک روز پدر در محراب بوده اند که آن فرد به نزد آقا می آید و می گوید آقا من توبه کرده ام از من درگذر. آقا به او می گویند باید توبه ات حقیقی باشد چون حق الناس نیست خداوند نیز از تو می گذرد. بعد از آن این مرد همیشه در صف اول نماز جماعت بود و وقتی هم که فوت کرد آن چنان اعتباری داشت که جمعیت کثیری برای عزداری در مراسم تدفینش حاضر شدند.

امام زمان(عج) آیت الله مرعشی نجفی را از خود می دانستند

یک بار آقای بهجت به من فرمودند که یک فردی در پشت پرده به نزد امام زمان(عج) می رسد و به ایشان متوسل می شوند تا نظرشان را درباره چند نفر از جمله آقای مرعشی نجفی بدانند این فرد تنها صدای آقا را می شنیده و وقتی درباره آقای مرعشی نجفی از امام زمان(عج) می پرسند آقا می فرمایند ایشان از خود ما هستند، بار دیگر آن فرد از آقا می پرسد و امام زمان بار دیگر جواب می دهند ایشان از خود ما هستند.

فرزند آیت الله مرعشی نجفی در پایان سخنانش خاطرنشان کرد: پس از بیان این ماجرا آقای بهجت به من گفتند خوش به حال شما که چنین پدری داشتید، بعدها فهمیدیم آن فردی که آقای بهجت می فرمودند که نزد امام زمان(عج) رسیده است خود ایشان بوده اند.

